

# بحران کتاب،

## تنگناها

### وتنگ نظری‌ها ۱

#### ۱. تنگناها:

مجله گردون در شماره ۱۲ از برگزاری میزگردی با ناشران، برای بررسی «بحران بازار کتاب در ایران» خبر می‌داد. عدد شرکت کنندگان در این میزگرد، به نسبت تعداد ناشران، در حد یک صدم بود و علی‌رغم چهره‌های شناخته شده مطلع، تا آن جا که به ریشه‌های بحران کنونی کتاب مربوط می‌شود، گفتارهای متبادله، حتی درصد کمتری از انتظار را برآورد. منظوم آن تنه اصلی بحران کتاب است، که ندیده گرفته شد. و شاخه‌های فرعی آن، همان‌هایی است که میزگرد عمدتاً به آن پرداخته است: صدور مجوز، قیمت‌گذاری، اداره بررسی کتاب، بازار کاغذ و غیره...

همان مدخلی که بر میزگرد نوشته شده، خود نشانه‌ای است از برخورد محفلی و سطحی با بحران کتاب در ایران:

«... کتاب به ویژه در زمینه‌های فرهنگی (!)، آن هم ادبیات، می‌تواند پایه‌های اساسی سازندگی یک جامعه را مستحکم یا متزلزل کند»، گردون شماره ۱۲، صفحه بیست.

زاویه غلط این دیدگاه، ردیابی مشکل را کج و معوج می‌کند. چرا که سهم ادبیات در نشر، تا آن جا که به «استحکام اساس سازندگی جامعه» مربوط می‌شود، بسیار کم و در حقیقت رنگ و لعابی بر ساختمان نشر است.

در همه جای جهان، روشنفکران، که عمدتاً به وسیله کتاب با جامعه و دنیای اطراف خویش مرتبط می‌شوند و دیدگاه خود را وسعت می‌دهند، غالباً فقط برای تمدن و در حقیقت زنگ تفریحی در مطالعه، به ادبیات روی می‌آورند. ساختمان زیربنای اجتماع، به تغذیه از آخرین دستاوردهای تمدن و تفکر بشری در زمینه‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست، فلسفه و علوم نیازمند است. ادبیات، پیوسته سهم بسیار ناچیزی را از آمار انتشار کتاب در سراسر جهان - از جمله ایران - تشکیل داده است.

فی‌المثل سهم ادبیات در عناوین کتابهای منتشرشده در ایران، همیشه بین ده تا پانزده درصد نوسان داشته است. نگاهی به آمار چاپ کتاب، در چند ساله اخیر، به قدر کافی روشن می‌کند که از زمان آغاز بحران کتاب در ایران، اتفاقاً سهم کتابهای ادبی در مجموع عناوین منتشرشده، بالا رفته و درصد بیشتری را شامل شده است.

در سال ۱۳۶۴، سهم کتابهای ادبی ۴۶۲ عنوان از مجموع ۳۵۶۳ عنوان کتاب منتشره، یعنی ۱۳ درصد بوده است. همان سال از مجموع ۲۷۱۷ عنوان کتاب تجدیدچاپ شده، باز هم سهم ادبیات ۳۷۰ عنوان، یعنی ۱۳ درصد بوده است.

همین ترتیب در سالهای ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷ نیز، که سالهای پیش از بروز بحران، که به طور نسبی سالهای شکوفائی نشر در ایران بوده، دیده شده است. سال ۱۳۶۵ سهم ادبیات ۱۱ درصد، سال ۱۳۶۶، ۹/۵ درصد و در سال ۱۳۶۷، ۱۰/۵ درصد بوده است.

اما سال ۱۳۶۸، که سال آغاز بحران کتاب در ایران است، سهم ادبیات در چاپ اول کتابها به ۱۱ درصد و در تجدیدچاپ‌ها به ۱۵ درصد افزایش یافته است. هر چند هنوز آمار رسمی سال ۱۳۶۹ منتشر نشده است ولی یک محاسبه اجمالی و یک گمانه‌زنی در فهرست انتشاراتی چند ناشر، نشان می‌دهد که سهم ادبیات در سال ۱۳۶۹ به قریب ۱۸ درصد می‌رسد.

این آمار نشان می‌دهد که خلاف تصور مدخل‌نویس گردون بر آن میزگرد، و احتمالاً خلاف فضای مسلط در آن نشست، بحران کنونی کتاب در ایران، ربطی به بحران ادبیات در نشر ایران ندارد. بل، برعکس، هر چه محیط نشر ایران بحرانی‌تر می‌شود، سهم کتابهای ادبی در آمار نشر کشور بالاتر می‌رود.

در فرصت بهتر و بیشتری می‌توان آمار جهانی نشر کتاب را نیز آورد که از این هم گویاتر است: برابر آمار یونسکو در هیچ کشور پیشرفته جهان، از استرالیا تا ایالات متحده آمریکا، در چین، در ژاپن، در اتحاد شوروی، در آلمان و فرانسه و سوئد، سهم ادبیات در عناوین منتشره هرگز از ۶ درصد بیشتر نبوده است.

از این جا به خوبی معلوم می‌شود که ارتباط بنیادین کتاب با پیشرفت فنی و فرهنگی در

جامعه، اتفاقاً با آمار چاپ کتابهای ادبی نسبتی معکوس دارد. جریان تغذیه اندیشه، که می‌تواند «پایه‌های اساسی سازندگی یک جامعه را مستحکم یا متزلزل کند» نه در وجود متنهای ادبی و دفاتر شعر، بل، در آن چیزی است که از مراکز دانشگاهی، آکادمی‌ها، مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی و متفکران و پژوهشگران آماتور، به صورت کتاب، در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به جامعه عرضه می‌شود.

مسلماً هر کشوری که فاقد چنین مراکز ملی یا دولتی فعال و متناسب با پتانسیل رشد خود باشد، مجبور است از راه ترجمه و برگردان کتابهای منتشرشده در کشورهای پیشرفته، جریان تغذیه مناسب اندیشه در کشور را برقرار ساخته، فضای فرهنگی تهی را پر کند. کشورهای پیشرفته نیز به علت وسعت میدان عمل دانش و هنر، به این واردات نیازمندند.

اما، این روند ناگزیر واردات اندیشه و علم و هنر، در کشورهای عقب‌مانده و رو به رشد، متأسفانه به دو دلیل عمده، ناکارساز و کم‌بار است. اول، کمبود مترجم‌های باصلاحیت در زمینه‌های مختلف و دوم، ناآشنایی همین مترجمان قلیل و کم‌صلاحیت، با نسخه‌های اصلی<sup>۱</sup> تازه‌ترین یافته‌ها و دانسته‌ها در جهان.

جالب است توجه کنیم در چنین کشورهایی، اتفاقاً مترجمان ورزیده بیشتری در عرصه ادبیات پیدا می‌شوند که به نمونه مقایسه‌ای آن در کشور خودمان می‌توان رجوع داد.

ناشران چنین کشورهایی، معمولاً با مراکز انتشاراتی بزرگ جهان، مرتبط نیستند و فهرست آخرین کتابهای منتشره در جهان را، حتی در حوزه یک زبان، مثلاً انگلیسی، هم دریافت نمی‌کنند. این موضوع در کشور ما از بدیهیات است که نه فقط ناشران و اتحادیه مربوطه، بلکه مراکز فرهنگی رسمی دولتی نیز، ضرورت چنین ارتباطی را حتی مطرح هم نمی‌دانند.

بدین ترتیب، کتابهای منتشره در ایران و کشورهای نظیر، پیوسته با آخرین ویرایش‌ها در جهان، دست کم ده سالی فاصله دارد که ۶ - ۵ سال این مدت، صرف ترجمه‌ای ناقص و نشری پردردسر شده است.

این تنه اصلی بحران امروز نشر در ایران است. تا زمانی که جهان دچار تجولهای بنیادین و تندبادهای سیاسی - اقتصادی اخیر نشده بود، همین کتابهای یک دهه قبل به نیاز کتابخوان‌های سنتی ما کم و بیش پاسخ لازم را می‌داد و هر کس می‌توانست با گزینش یک کتاب، که تأییدیه نسبتاً تازه‌ای بود بر اصول عقاید و تفکر و معلومات او، انرژی لازم فکری را کسب کند و همان تک و پوی آرام انتشاراتی در کشور، با تک و پوی آرام روشنفکری ما منطبق بود.

اما ناگهان، این جریان کند و کهنه ارتباط فرهنگی با جهان پیشرفته، از طریق کتاب،

در مقابل ارتباط برق آسای رادیو و تلویزیونی که روزانه خبر از تحولات و دگرگونی‌های وسیع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تازه‌ای در جهان می‌داد، ناهمخوان از کار درآمد.

آنچه عملاً در جهان، در دو، سه سال گذشته روی داده است، با آن انتظاراتی که کتابهای خوانده‌شده در قشر روشنفکر کتابخوان ما پرورش داده است، چنان دچار تناقض شده است که یکباره کتابهای چیده‌شده در قفسه‌های کتابخانه‌های شخصی و کتابفروشی‌ها را دچار کهنگی، پوسیدگی، کپک‌زدگی، بیگانه با واقعیات و گاه متناقض با این واقعیات نموده است. آن کتابهایی که زمینه‌های آمادگی ذهنی برای تحولات بنیادین در جهان را فراهم می‌ساخت و ردپای آنها را می‌توان مثلاً در فهرست کتابهای بسیار متنوع «نیو لغت رویو» و بسیاری از انتشارات جنبی دانشگاهها، مراکز تحقیقاتی - اقتصادی و احزاب سیاسی کشورهای پیشرفته از قریب یک دهه پیش یافت، هرگز در دسترس مردم و روشنفکران ما و کشورهای نظیر نیو و انتشاراتی‌های ما حتی از وجود آنها نیز بی‌اطلاع بوده‌اند.

بنابراین، به نظر ما گوئی جهان را دستی پنهان با فشار اهرمی نیرومند زیر و رو کرده است و از آن جا که با پیشدرآمد چنین زیر و رویی آشنا نبوده‌ایم، رخدادهای اخیر جهان، چون ضربه‌ای بر ما فرود آمده و دچار گیجی و سرخوردگی و دلزدگی شده‌ایم.

این سرخوردگی و دلزدگی هنگامی که برای رفع آن، به کتابهای موجود در کتابفروشی‌ها مراجعه می‌کنیم و در بهترین وضع خود، پنجره‌ای به سوی جهان ده سال گذشته‌اند، تشدید می‌شود.

تفکرات کلاسیک قالبی، که قشر کتابخوان ما در ۵۰ سال گذشته در فضای آن رشد کرده است، ناگهان غیرقابل مصرف و بی‌کاربرد شده است. آنچه را که در باره خاورمیانه، آفریقا، آسیای جنوب شرقی، آمریکای لاتین، اروپای شرقی، سرمایه‌داری، شیوه‌های رشد، ماتریالیسم تاریخی و نظایر آن باور داشته‌ایم و غالباً آن باور را از میان کتابهای مراکز سیاسی و تحقیقاتی شرق و یا غرب متمایل به شرق دست‌چین و دریافت کرده‌ایم و کتابخوان ایرانی، به شدت مشتاق مطالعه آنها بوده است، اینک لااقل به متممی توضیحی نیازمند است، که نشر ایران به عللی که برشمردیم، در ارائه آن عاجز مانده است.

من اجازه ندارم کتابهای تحقیقاتی منتشره را، در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، که نسخه‌های اصل آنها متعلق به نیمه اول و حتی دوم دهه هشتاد است و در انبار ناشران پرآوازه ایران، خاک می‌خورد، در این جا فهرست کنم زیرا بازار بسیار سرد آنها را باز هم سردتر خواهد کرد. ولی نه فقط میزان اندک فروش روزانه کتابفروشی‌ها، بل شهادت هر یک از خوانندگان مجله شما، که چند مدتی است کتابی از این دست را نخریده‌اند، بهترین گواه موضوع است.

تردید ندارم، که اگر همین فردا، نفیس‌ترین چاپ و بهترین و امین‌ترین ترجمه، از مجموع آثار نظریه‌پردازان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی کلاسیک‌های صد سال گذشته را، در کتابفروشیهای مقابل دانشگاه ارائه دهید، به زحمت چند هزار خواننده برای آن خواهید یافت. آنچه را که نظریه‌پردازان خردپای دست دوم در این یا آن جای جهان، در همین باره‌ها عرضه کرده‌اند، و عمده عناوین چاپ و نشر کتاب در ایران را تشکیل می‌دهد، که دیگر جای خود دارد.

بدین ترتیب بحران کنونی کتاب در ایران را باید بحران کهنگی کتاب نامید. متفکران، روشنفکران، جوانان و علاقه‌مندان و کتابخوان‌های ایرانی در جست‌وجوی کتابی هستند که پاسخی به پرسش بزرگ روز آنها بدهد، «چه پیش آمده است» و ناشران ایرانی اگر با این نیاز آشنا هم باشند، تازه نمی‌دانند این پاسخ‌ها را باید کجا، به چه زبان و از میان فهرست انتشاراتی کدام ناشر جهانی بیورند.

بدین ترتیب هنگامی که امید روشنفکر، محقق و کتابخوان ایرانی از قفسه کتابفروشی‌ها قطع می‌شود، آن گاه جامعه کتابخوان به طور طبیعی در جست‌وجوی جانسین کتاب و راه جدیدی برای فرونشاندن عطش و اشتهای خود برای آگاهی برمی‌آید. و آنچه عملاً پیش آمده، عبارت است از روی‌آوری کتابخوان‌های ایرانی به مجلات. زیرا برابر سنت و سیاق، مجله به مطالب روز می‌پردازد و مقالاتی، از ترجمه و تألیف، در خود دارد که به کار آگاهی‌های نو می‌آید و آخرین رخدادهای سیاسی، فرهنگی را منعکس می‌نماید. مجلات، پیش‌صدای کم‌طنین و مدخلی بر آن اندیشه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی هستند که بعدها باید شرح و تفصیل و بررسی پررجم این اندیشه‌ها در کتابهای آینده منعکس شود. مجلات جای عرض‌اندام و عرصه‌ای است برای آن گروه پویندگان اندیشه‌های نو، که با مصاحبه، نقد و یا طرح موضوعات در دستور روز، زمینه را برای آماده‌سازی و پذیرش یا رد اجتماعی این یا آن تحول در راه، فراهم سازد.

بنابراین، مجلات بلندگوهایی هستند که خرده‌صداها، تازه را از همه جا، داخل و خارج، جمع و منعکس می‌کنند. و از نظر خواننده جست‌وجوگر ولی سرگردان ایرانی، بسیار محتمل است که در میان این خرده‌صداها، بتوان خرده‌پاسخی نیز، برابر نیاز روز یافت. این است که مسیر مطالعه از کتاب به مجله تغییر یافته است. به جای انتظار عبث و درازمدت، برای نشر کتابی نو در زمینه انحصاراً مورد علاقه، فعلاً باید مجله‌ای خرید، شاید در میان مطالب آن، چیزی که نیز باب دندان یافت شود.

گزارش محسن امین‌زاده معاون امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی خود بیان رسای این هجوم اجتماعی کتابخوان‌های ایرانی از کتاب به مجله است:

«... نشریاتی که در فاصله دو ماه یک بار و بیشتر منتشر می‌شود، از ۳۳ عنوان در سال ۱۳۶۷ به ۸۳ عنوان در سال ۱۳۶۸ افزایش یافته و با ۱۵۱ درصد افزایش، بیشترین رشد را داشته است... این گروه نشریات حدود ۳۳ درصد از نشریات را از حیث عنوان تشکیل می‌دهند... تعداد نشریات هفتگی از ۴۸ نشریه در سال ۱۳۶۷ به ۴۴ نشریه در سال ۱۳۶۸ کاهش یافته که عمدتاً به دلیل توقف انتشار برخی نشریات نامنظم در شهرستان‌ها و تغییر ترتیب انتشار برخی از نشریات از هفتگی به ماهانه است... تعداد نشریاتی که با ترتیب ۱۵ روز یک بار و یا ماهانه منتشر می‌شوند از ۹۲ عنوان در سال ۱۳۶۷ به ۱۳۲ عنوان در سال ۱۳۶۹ افزایش یافته است که رشدی معادل ۴۷ درصد را نشان می‌دهد... ۴۶ درصد این نشریات در زمینه‌های علمی و تخصصی و نیمه تخصصی و فنی و حرفه‌ای منتشر می‌شود، ۷۵ نشریه، یعنی ۵۴ درصد از ماهنامه‌های منتشرشده، در زمینه‌های فرهنگی و هنری و در سطوح مختلف انتشار می‌یابد... گروه ماهنامه‌ها متنوع‌ترین گروه نشریات از حیث موضوع و گرایشهای متفاوت سیاسی، اجتماعی و فکری به شمار رفته و در حال حاضر تقریباً حضور جناح‌ها و گروههای مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور در عرصه مطبوعات کشور را نشان می‌دهد».

ملاحظه بفرمائید، مجلات فنی، علمی، حرفه‌ای و تخصصی، جایگزین کتابهایی از این دست، و بقیه جایگزین کتابهایی از قماش خود شده‌اند.

افزایش تیراژ چاپ مجلات، باز هم سرمایه‌گذاران، گردانندگان، دست‌اندرکاران، خطی زندگی‌کن‌ها و گاه‌گذاری هم‌شیفتگان بیشتری را به اندیشه راه‌اندازی مجله‌ای تازه می‌کشاند و خوانندگان بیشتری را از کتاب دور می‌سازد. زیرا دایرکنندگان مجلات، غالباً متأسفانه به ریشه این استقبال کنونی نرسیده‌اند و بیشتر وسوسه بازار داغ می‌شوند.

این جا، بار دیگر نطفه بحران بسته خواهد شد و این بار بحران مجله در ایران. زیرا گرفتاری‌هایی که کار کتاب را به این جا کشانده است، رفته رفته به مجلات نیز نشت می‌کند. باز هم عقب‌افتادن از عناوین و فهرست مجله‌های تحقیقاتی - اجتماعی در جهان و کم‌جانی کار ترجمه. سردبیر مجله که با این وضع ارز و پست و بازرسی چندمرحله‌ای، دستش حتی به یک‌هزارم مجلاتی که در جهان منتشر می‌شود نمی‌رسد، و اگر بر حسب تصادف دوست مسافری، مطلبی به دستش برساند، باید به هزار در برای ترجمه درست و سریع آن که به کار شماره زیر چاپ او بخورد، بزند و دست خالی برگردد، مجبور است صفحات خود را هر چه بیشتر با شعر و داستان و نقد داستان و نقد شعر و چند کلمه‌ای در باره حافظ و مولوی و مراسم بزرگداشت فردوسی و خواجوی کرمانی و سفرنامه و جدل‌ها و جدال‌های لفظی میان‌تهی روشنفکری و شرح حال مردگان و زندگان هنری، سوگواره‌نویسی مسلسل در باره این و آن و یا برپائی جشن و سرور این یا آن رخداد فرهنگی، هنری، نمایشی داخلی و خارجی پر کند و

خواننده ایرانی را سرخورده تر و بی پاسخ تر و سرگردان تر بگذارد.

نانِ واخوردگی اجتماعی از مجلات هم که پخته شد، آن گاه زمان برگزاری مراسم رسمی اعلام فوت فرهنگی جامعه و فروریزی کامل «پایه های اساسی سازندگی جامعه» فرا خواهد رسید.

برای جامعه ای که مدعی داشتن برنامه های کوتاه و میان و بلندمدت برای رشد و توسعه و پیشرفت است و برای سرزمینی که به قولی در آن دویست هزار دانشجو، تحصیلات عالی را دنبال می کنند و در مقاطع مختلف زیردانشگاهی تا پانزده میلیون نفر مشغول آموزش هستند، ولی تیراژ متوسط کتاب در آن هر ساله کاهش می یابد، انتظاری نمی رود جز توقف کامل رشد و سیر به قهقرا و تبدیل آن رشد به رشد عامی گری در تمامی سطوح.

بحران کهنگی کتاب و عقب ماندگی فرهنگی در ایران، جز از طریق برنامه ریزی جدی دولتی و ملی ممکن نیست. چنین نیست که اگر میلیونها بند کاغذ وارد کشور کنیم، سر هر چهارراه بین عابران جواز نشر پخش کنیم، صدها مؤسسه مدرن چاپ و صحافی و لیتوگرافی فوق مدرن دایر کنیم، قضیه بحران نشر در ایران حل خواهد شد و ناگهان با شکوفایی فرهنگی رو به رو خواهیم بود. خیر، در این صورت حداکثر تا بخواهید شعر و داستان، از کهنه و نو، داخلی و خارجی چاپ خواهد شد و شاید روزی نسبت کتابهای ادبی به مجموعه نشر در ایران به ۹۰ درصد برسد. در این صورت، از مدخل نویس گردون در آن میزگرد رفع نگرانی خواهد شد، اما فرهنگ ملی ذره ای از جای خود نخواهد جنبید.

باید به طور ضروری مرکزی برای گردآوری کتابنامه ها و فهرستهای سالانه نشر در جهان فراهم سازیم، باید این مرکز در کمترین زمان گزیده ای از بهترین کتابهای منتشرشده در جهان را، در تمامی سطوح، به ناشران معرفی کند. این مرکز باید نیازهای فوری فرهنگی کشور را بسنجد و باید به مترجمان برای انتخاب کتابهایی در جهت رفع این نیازها انگیزه بدهد و باید ترتیبی داده شود که جوانان نسبت به کمبود مترجم در کشور حساس شوند و گروه کثیری از آنان را به روی آوری به کار ترجمه تشویق کنیم. پس از این مقدمات، آن گاه شاید کاغذ و ماشین چاپ و جواز نشر - آن هم برای کسانی که خود لااقل معنی لغوی فرهنگ و نشر را می دانند، نه آنها که در کار کتاب کهنه کارترند - بتواند کاری صورت دهد.